**جلسه 21-74**

**چهار‌شنبه - 22/12/97**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که اوراق نقدیه، اسکناس‌ها، مال هستند و احکام مال را دارند یا سند هستند؟

**نزاع در مالیت و سندیت اسکناس، مانند نزاع در کوپن می‌باشد**

برای این‌که تشبیه کنیم اسکناس‌ها را به یک موردی که آن هم مورد نزاع هست بین فقهاء، مثال زدیم به کوپن‌ها که اختلاف بود بین بزرگان. برخی می‌‌گفتند سال هم بر کوپن بگذرد خمس ندارد مثل آقای سیستانی. یک بسته کوپن گرفتید، بن خرید کالا، سال رسید، در بازار همین کوپن را از شما می‌‌خرند، برخی از جمله‌ آقای سیستانی فرمودند خمس ندارد چون این مال نیست؛ یک سندی است به دست شما دادند که از نظر دولت، شما قدرت خرید دارید که بروید این کالا را که اعلام می‌‌کنند با این مبلغ ارزان خرید کنید، سند قدرت خرید شما و سند تعهد دولت به این قدرت خرید شما این کوپن است. اما برخی مثل مرحوم استاد می‌‌فرمودند نخیر، این کوپن‌ها در بازار خرید و فروش می‌‌شود، قیمت‌گذاری می‌‌شود، چه فرق می‌‌کند با تمبر؟ اگر تلف هم بشود دیگه دولت ملزم نیست جایگزین به شما کوپن جدید بدهد.

**اختلاف نظر در مقام، ناشی از اختلاف در تشخیص نظر عرف نیست بلکه نظر اقتصاددان بر اساس علم اقتصاد است نه کشف نظر عرف**

در اوراق نقدیه و لو مشهور فقهاء معتقدند اوراق نقدیه مال هست و مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی که می‌‌فرمود سند مال است در زمان خودش می‌‌فرمود اما بالاخره این اختلاف مطرح می‌‌شود و بحث می‌‌شود که عرض کردیم این‌که برخی از جمله مرحوم آقای مطهری اصرار دارند (غیر از ایشان هم برخی اصرار دارند) که بگویند این اختلاف را واگذار کنید به کارشناس‌ها، شما که اعرف نیستید به این نکات اقتصادی تا کارشناس‌های اقتصاد. عرض کردیم این درست نیست. برای این‌که ما دنبال گمشده‌های خودمان می‌‌گردیم، ‌کارشناس‌های اقتصاد دنبال گمشده‌های خودشان می‌‌گردند. آن‌ها دنبال این هستند که منشأ ثروت ملت‌ها چیه، چه چیزی مهار می‌‌کند تورم را، چه چیزی افزایش می‌‌دهد تورم را، ‌ما دنبال این هستیم که آیا احکامی که شارع بیان کرده در روایات، بر این اوراق نقدیه بار می‌‌شود به عنوان یک مال؟ صدق می‌‌کند با پرداخت او اداء دین؟ صدق می‌‌کند با اداء او قبض؟ صدق می‌‌کند با نگهداری او که ما فایده بردیم و باید خمس بدهیم؟ و هکذا. آیا اگر من به شما یک ملیون تومان بیست سال قبل قرض دادم، ‌امروز شما بیایید به من یک ملیون بدهید با این‌که ارزش آن کمتر شده صدق می‌‌کند اداء دین؟ ما دنبال این بحث‌ها هستیم. اگر هم مطالبی را از اقتصاد نیاز بود که بدانیم برای استنباط این احکام باید برویم و سؤال کنیم و اطلاع پیدا کنیم. این‌طور نیست که اگر به ما بگویند ما نفهمیم. آنچه که آن‌ها می‌‌فهمند بعد از فحص و بررسی ما هم می‌‌فهمیم و مطالبی را ما مد نظر داریم که آن‌ها مد نظر ندارند: صدق عرفی عناوینی که موضوع احکام است در روایات. چطور ما کارشناس نیستیم، ‌آن‌ها کارشناس هستند؟

اما این‌که اگر فقیه به نتیجه رسید فتوی داد عوام باید از او تقلید کنند، ‌چون فرض این است که او در مجموع آنچه اظهار نظر کرده اعلم از دیگران است، یک بخشش ظهور عرفی است، ‌یک بخشش روایات است و نصوص است. همه این‌ها را کنار هم گذاشته و اظهار نظر می‌‌کند. و اصلا خیلی از ابواب فقه همین است.

**مانحن‌فیه مانند لقاح مصنوعی است. تشخیص این‌که مادر صاحب تخمک است یا صاحب رحم، معنا ندارد که بر عهده پزشک باشد**

یکی از مواردی که مورد بحث است این است که در تلقیح مصنوعی که تخمک را از یک زن می‌‌گیرند و در رحم زن دیگر می‌‌کارند، حالا و لو بعد از این‌که با اسپرم مرد بیرون رحم تلقیح بکنند و بشود نطفه ملقحّه، در رحم زن می‌‌کارند، تخمک از یک زن اجنبیه است و نطفه از شوهر این زن است که در رحم او این نطفه را می‌‌کارند، ‌بعد او فرزند بدنیا می‌‌آورد، ‌خب مادرش کیه؟ بله تشخیص عرفی است اما این‌که اختلاف هست بین فقهاء، برخی مثل مرحوم آقای خوئی، استاد، ‌در معاصرین جناب آقای وحید می‌‌گویند مادر همین صاحب رحم هست. ان امهاتهم الا اللآئی ولدنهم مؤیدش هست. برخی می‌‌گویند مادر صاحب تخمک هست. برخی هم مثل آقای سیستانی احتیاط می‌‌کنند. برویم از کی بپرسیم؟ برویم از پزشک بپرسیم که مادرش کیست؟ پزشک می‌‌گوید ما تخمک را از آن زن اول برداشتیم در رحم این زن دوم کاشتیم، ‌امروز هم از زایشگاه اطلاع دادند که این نوزاد بدنیا آمد، ‌نبضش را هم گرفتیم، ضربان قلبش را هم بررسی کردیم دیگه از ما چی می‌‌خواهید گزارش بدهید به شما؟ می‌‌گوییم نه، شما کارشناسید، ‌به ما بگویید مادر این نوزاد کیست؟ اصلا جواب می‌‌دهند به شما؟ آن پزشک با آن دربان بیمارستان در این جهت فرق می‌‌کند؟ خب بروید از دربان بپرسید. دربان می‌‌گوید حاج آقا! وقت گیر آوردی آمدی از من می‌‌پرسی مادر این نوزاد کیه؟ تخمک از آن زن اول گرفتند در رحم زن دوم کاشتند، باز هم می‌‌گویی مادرش کیه. باید یک کارشناس بشود اینجا.

**در مواردی هم که شبهه مفهومیه نیاز به کارشناسی ندارد (مانند شبهه مفهومیه صدق آب مطلق)، ابتداء فقیه برای عرف عام موضوع را توضیح می‌دهد، بعد عرف نظر می‌دهد**

این‌که قیاس کنیم [بگوییم] در شبهات مفهومیه صدق آب مطلق مگر فقیه نظر می‌‌دهد؟ خب مگر بناء است همه شبهات مفهومیه یکسان باشد؟‌ بله، شبهات مفهومیه‌ای هست که نیاز به کارشناسی ندارد. مثل همین که عرض کردیم این لیوان آب را یک قاشق نمک در او بریزیم هم بزنیم، عرف عام باید این را نظر بدهد که آب مطلق هست یا آب مطلق نیست. منتها فقیه برای عرف عام توضیح می‌‌دهد، فقیه به عرف عام می‌‌گوید که آب مطلق را معنا کنید، معنایش این نیست که خلیط ندارد. نه، ‌آب مطلق آنی است که به عرف اگر بگوییم این آب نیست، زیر بار نرود، اگر بگوییم این آب است، تایید کند؛ ممکن است خلیط هم داشته باشد. تا این را نگوییم به عرف، این شیر آب لوله‌کشی هم که باز می‌‌شود و کلر دارد، ‌مردم سؤال می‌‌کنند این آب مطلق است یا مضاف، چون کلر در آن هست می‌‌گویند مخلوط شده با شیء دیگری. توضیح بدهیم ضابط را، فقیه به مردم می‌‌گوید، ‌آب مطلق آبی است که عرفا اگر کسی بگوید این آب نیست پذیرفته نمی‌شود ولی اگر بگویند این آب است پذیرفته می‌‌شود. این را دست عرف می‌‌دهیم. اما دیگه این یک لیوانی که یک قاشق نمک در او ریختیم و هم زدیم، ‌آیا این صحیح است بگوییم آب نیست؟ بگوییم آب هست؟ بله، این نیاز به کارشناسی جدیدی ندارد. و لذا فقیه هم می‌‌شود مثل عرف عام، ‌نظرش با نظر عرف عام هیچ فرقی نمی‌کند‌، هیچ امتیازی ندارد.

ولی برخی از موضوعات هست، نیاز به کارشناسی دارد. و کارشناسی که بتواند احکام فقهی و عناوین آن را با این موضوع تکوینی با هم بررسی کند، فقیه است که هم نظر عرفی دارد و هم نظر شرعی روایی دارد. این‌ها را با هم ملاحظه می‌‌کند و نظر می‌‌دهد. و الا راه دیگری ندارد برای تشخیص این عناوین.

**مرحوم امام: بر فرض خمس ملک امام زمان علیه السلام باشد، احراز رضای حضرت توسط فقیه اعتباری برای مقلدین ندارد چون احراز رضای حضرت نیاز به کارشناسی ندارد**

امام قدس سره در مورد خمس یک اشکالی کردند، ‌آنجا هم ما همین را عرض کردیم. در مورد خمس، امام فرمودند که من معتقدم که خمس ملک هیچکس نیست، ملک امام زمان هم نیست؛ ولایتش با امام زمان بوده و در عصر غیبت در طول ولایت امام زمان، ‌ولایتش با فقیه عادل است. طبق تشخیص خودش که آیا مصلحت هست که این خمس را در چه راهی مصرف کنید تصمیم‌گیری می‌‌کند. تشخیص مصلحت. مصلحت می‌‌بیند که خمس را بدهد به زلزله‌زده‌ها، ‌بدهد به افرادی که جنگ‌زده هستند، فقیرند، هر کاری مصلحت می‌‌داند می‌‌تواند انجام دهد.

بعد فرموده اینی که آقایان می‌‌گویند باید احراز کنیم رضای امام علیه السلام را و ما احراز می‌‌کنیم امام زمان علیه السلام راضی است که در حوزه‌های علمیه مصرف بشود:

اولا:‌ این جزاف است. با وجود این همه فقیر شیعه در نقاط مختلف جهان ما احراز می‌‌کنیم امام زمان راضی است که ما سهم امام را بگیریم به طلبه‌ها شهریه بدهیم؟ ما احراز نمی‌کنیم.

این مطلب اول. مطلب دوم: ایشان فرموده حالا بر فرض ما احراز کنیم، ‌چه اعتباری برای مقلدین ما دارد؟ مقلدین ما چه جور اکتفاء بکنند به این‌که طبق نظر ما بیایند سهم امام‌شان را بدهند، خرج حوزه‌های علمیه بشود؟ می‌‌گوییم آقا! احراز کردید رضای امام را؟‌ مقلد می‌‌گوید نه، ‌مرجع تقلید من گفت. مرحوم امام رضوان الله علیه در کتاب البیع در ذیل بحث ولایت فقیه، فرمودند که مگه این کارشناسی فقه است؟ خب مرجع تقلید احراز رضای امام کرد، ‌چه ربطی به مقلد دارد؟

**اشکال: احراز رضای حضرت اجتهادی و نیاز به کارشناسی دارد**

آنجا هم ما این را عرض کردیم که وقتی احراز رضای امام شده اجتهادی و نیاز به کارشناسی دارد، ‌چرا نظر مجتهد معتبر نباشد؟ رجوع به اهل خبره می‌‌کنیم. بله، اگر یک مقلدی بگوید من خودم احراز کردم رضای امام در چیز دیگری است، اگر واقعا احراز بکند، ‌بدون تقصیر در مقدمات، برود در همان راهی که احراز می‌‌کند رضای امام را مصرف کند. ما حرفی نداریم.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره امام زمان ‌که حاضر [ظاهر] نیست، ‌غائب است باید از مجموع روایات، ‌از مجموع مذاق‌های شارع کشف کنیم رضای امام زمان علیه السلام در چیست. پس نیاز دارد به کارشناسی. اگر مردم نظر کارشناس که فقیه است اعتبار نداشته باشد برای‌شان پس چه کار کنند؟

**اساسا اگر نظر فقیه در اینگونه موارد معتبر نباشد، مردم متحیر می‌شوند چون فکرشان به خیلی از ارتکازات نمی‌رسد**

و ما یک سؤال می‌‌کنیم از این آقایان‌ که می‌‌گویند نظر فقیه در اینگونه موارد اعتبار ندارد، حالا امام در خصوص احراز رضای امام زمان علیه السلام فرمود که حکم شرعی نیست، ‌ولی آقایان دیگر که در همین موضوعات فقهی این اشکال را می‌‌کنند مثل همین بحث اسکناس که آیا سند است یا مال است، یا آن بحث مادر که صاحبة البویضة است یا صاحبة‌ الرحم، می‌‌گوییم اصلا فقیه قولش معتبر نیست، چه کار کنیم؟ به رای عمومی بگذاریم؟ رفراندوم برگزار کنیم؟ اکثر مردم به آن‌ها این طرف را بگویی می‌‌گویند شاید، آن طرف را بگویی می‌‌گویند شاید. فکر نکردند، فکر‌شان نمی‌رسد به خیلی از ارتکازات و شواهد ارتکازی. یک کارشناس بیاید آن شواهد ارتکازیه را بیاورد کنار هم می‌‌گذارد، آن شواهد ارتکازیه را از لابلای ارتکازات مردم آن شواهد را می‌‌آورد، بعد نتیجه‌گیری می‌‌کند. البته نیاز به کارشناسی دارد، ‌ممکن است یک کارشناس دیگر بیاید شواهد دیگری بیاورد بر ادعای مقابل، خب دیگه مثل همه موارد، باید آن وقت ببینم کدام‌ها کارشناس‌تر هستند، ‌باید طبق سیره عقلائیه طبق نظر او عمل کنیم.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! فرض این است که آن کارشناس دیگر فقیه است یا یک کارشناس اقتصادی؟ او اصلا دنبال این اهداف اقتصادی است، او برایش مفهوم عرفی اداء دین، مفهوم عرفی أقبضه، مهم نیست. او اصلا برایش این‌ها مهم نیست. اگر واقعا با توجه به این مطالب، واقعا نظرش این باشد که بله، صدق می‌‌کند با کارت‌به‌‌کارت کردن اداء دین، ‌صدق می‌‌کند تحویل دادن مال، و نظرش این است، خب چرا آن نظر محترم نباشد؟ کسانی که به نظر خاصی نرسیده‌اند، ما می‌‌گوییم باید تابع یک نظر کارشناس باشند. البته ما معتقدیم کارشناسی که در این زمینه اعلم است [متبع است]. که اعلم در این زمینه هم باز همان ارتکاز عرف عام را باید معیار قرار بدهد نه نتائج اقتصادی را. کارشناس‌های اقتصاد دنبال مؤلفه‌های اقتصادی هستند؛‌ اصلا فکر نکردند یک لحظه در این مطالب. او دنبال این نیست که عرفا صدق قبض می‌‌کند یا نمی‌کند؛ او دنبال این است که آثار تورمی این امور را بررسی کند. دنبال چیز دیگری نیست.

راجع به این‌که اسکناس مال است یا سند مال، ما به نظرمان اسکناس مال هست. شواهد بر این مطلب را ذکر می‌‌کردیم، ‌رسیدیم به آخرین شاهد، او را هم بگوییم برویم سراغ شاهد قول مخالف.

**شاهد پنجم بر این‌که اسکناس مال است نه سند: اسکناس در عصر حاضر فاقد پشتوانه طلا و نقره است و لذا شبهه سند بودن در این عصر، بسیار ضعیف است**

شاهد پنجم که آخرین شاهد است این است که یک زمان به ازاء ده دینار ده مثقال طلا بود در بانک مرکزی عراق. حالا شاید هم مردم را فریب می‌‌دادند، ما چه می‌‌دانیم، ولی حالا ادعاء‌ این بود که عشرة دنانیر عراقیة، این رسیدش، پشتوانه‌اش ده مثقال طلا است در بانک مرکزی عراق. جا داشت که کسی بگوید حالا بررسی کنیم که شما ده دینار را که می‌‌دهید به دوستت به عنوان یک هدیه آیا عرفا احکام اداء مال را دارد یا یک سندی است؟ اگر ده دینار قرض دادی به کسی، ‌بعد از سال‌ها آن دینار را که می‌‌خواهد پس بدهد دولت می‌‌گوید دیگه این ده دینار‌ها پشتوانه‌اش به جای ده مثقال طلا، پنج مثقال طلا است، بحث کنیم که این آقا آن وقتی که ده دینار را از ما گرفت پشتوانه‌اش ده مثقال طلا است، حالا می‌‌خواهید ده دیناری را بدهد که پشتوانه‌اش پنج مثقال طلا است، آیا باید همان ده دینار را قبول کنیم یا باید بگویم بیست دینار بده. جا داشت که بحث کنیم که این مال است یا سند مال است این اسکناس. اگر مال است آن کاهش ارزشش را مقترض ضامن است یا ضامن نیست. بحث می‌‌کردیم.

اما امروز که دیگر پشتوانه واضحی اسکناس ندارد، دولت‌ها هم هیچ تعهدی به پرداخت رسید و پشتوانه به مردم ندارند، همین که هست، این اسکناس‌ها هست، می‌‌گذارید بانک، ‌بعدش هم معادل همین اسکناس را به شما پس می‌‌دهیم. در منزل هم تلف بشود هیچ چیزی به شما ملزم نیستیم بدهیم، ‌بسوزد ملزم نیستیم چیزی به شما بدهیم. عرف دیگه نظر استقلالی می‌‌کند به این اسکناس. دیگه فرق می‌‌گذارد بین این اسکناس و بین چک. ممکن است شما بگویید آقا! هم سند باشد، ‌هم مال، چک در وجه حامل سند است، دولت صادر کرده، ‌زیرش وزیر دارایی امضاء کرده چک وجه حامل را، ‌رسمی دولت. در بازار می‌‌چرخد هم سند است و هم عرفا مال شده. بر فرض جمع بکنید بین سند و مال و این هم قابل جمع است، اما اسکناس دیگه جنبه سندیتش محو شده و عرف احکام را بر او بار می‌‌کند و همین کافی است.

**سند نبودن اسکناس منافات با این ندارد که کاهش ارزش آن مورد ضمان باشد**

حالا ما نمی‌گوییم وقتی ثابت شد این اسکناس سند نیست، ‌مال هست، ‌کاهش ارزش آن مورد ضمان نیست، نه، برخی از معاصرین مثل صاحب کتاب قراءات فقهیة معاصرة در عین حالی که اصرار دارند که اسکناس سند نیست، ‌خودش مال است، (چون اصلا دیگه سندی ندارد، می‌‌گویید این ده هزار تومان سند چیست؟ سند قدرت خرید، قدرت خرید چی؟ اصلا نمی‌توانید راجع به آن ذو السند سخنی بگویید و لذا سند نیست، ‌خودش مال است) ‌در عین حال می‌‌گویند وصف ذاتی عرفی اسکناس قدرت خریدش است. این ده هزار تومان منفعت استعمالیه‌ای ندارد. نه قابل خوردن است، نه قابل پوشیدن است؛ فقط منفعتش در این است که وسیله مبادله کالا است. و لذا اگر این قدرت تبادل کالا با آن در او کم شد، این دیگه نقص وصف عینی است به نظر عرف در این اسکناس و این مورد ضمان است.

که این مطلبی است که قابل توجه است و باید بررسی کنیم ان‌شاءالله. می‌‌خواهم عرض کنم ما که می‌‌گوییم اسکناس مال است عرفا، ‌سند نیست، ‌منافات با این ندارد که آن وصف قدرت خریدش را هم عرف در نظر بگیرد. یعنی در واقع وقتی شما ده هزار تومان به من قرض می‌‌دهید، هم من ضامن آن ده هزار تومان بودنِ این هستم، هم ضامن قدرت خرید آن. بناء بر این نظری که مثل صاحب کتاب قراءات فقهیة معاصرة و برخی دیگر قائلند. این فرق می‌‌کند با آن مبنا که اصلا این اسکناس سند است برای قدرت خرید. آنی که می‌‌گفت این اسکناس فقط سند است برای قدرت خرید می‌‌گفت اگر گران هم بشود این اسکناس، یعنی اگر این ده هزار تومان قبلا با آن هزار دینار عراقی می‌‌دادند الان دو هزار دینار عراقی می‌‌دادند، او باید می‌‌گفت که شما ده هزار تومان قرض گرفتید، می‌‌توانید پنج هزار تومان پس بدهید چون ارزش پول ایران دوبرابر شد. اما طبق این نظر که اسکناس مال است، نخیر، ‌شما ضامن ذات این مال هم هستید، ضامن این ده هزار تومان هم هستید. ضامن قدرت خریدش هم هستید. یعنی اگر این ده هزار تومان قدرت خریدش هر چی زیاد بشود مهم نیست، شما باید پرداخت کنید ده هزار تومان را، ضامن ده هزار تومان هستید، باید ده هزار تومان را بدهید به طرف، ‌کمتر نمی‌شود. منتها این‌ها می‌‌گویند مثل صاحب کتاب قراءات فقهیة معاصرة وصفش هم که قدرت خرید آن هست، او را هم ضامنید. که این بحثی است که بعدا ان‌شاءالله می‌‌کنیم.

اما دلیل قول مخالف که می‌‌گوید اسکناس سند است که عرض کردیم در کتاب مرحوم آقای مطهری اول می‌‌گوید بعید نیست اسکناس سند باشد، مثل تمبر. که ایشان تمبر را واضح می‌‌گیرد برای خودش که سند است، سند آن طلبی که ما از دولت داریم که نامه ما را به مقصد برساند و این گواهی آن طلب هست که از دولت داریم.

[سؤال: ... جواب:] شاهد پنجم این شد که وقتی هیچ سند واضحی ندارد اسکناس پس عرف ما الیه ینظر می‌‌کند این اسکناس را، ‌نظر استقلالی می‌‌کند نه ما به ینظر که نظر آلی بکند. نظر استقلالی می‌‌کند به خود این اسکناس و او را مال می‌‌بیند. بر خلاف چک. چک را مرآت می‌‌بیند برای آن وجهی که در او نوشته شده. ... قدرت خرید یک چیز واضحی نیست که این سند بگویید شما مالک آن هستید؛ یک امر انتزاعی است. ... این‌جور نیست در عرف عام که شما ده هزار تومان را می‌‌گیرید در واقع عرف می‌‌گوید شما این مقدار قدرت خرید را به شما تملیک کردند. قدرت خرید یک امر انتزاعی است. آنی که قبلا بود می‌‌گفتند ده دینار سند ده مثقال طلا است، او امر عینی بود. اما الان می‌‌گویید ده هزار تومان سند قدرت خرید است. ‌قدرت خرید، چیه؟ یک امر انتزاعی است، ‌اصلا عرفا مالک نمی‌شود قدرت خرید را. یک امر انتزاعی است. و عرف هیچ لحاظ نمی‌کند او را که بخواهد اسکناس سند او باشد. و احکام مال را بر این اوراق نقدیه بار می‌‌کند کما سیأتی توضیحه.

**شاهد بر این‌که اسکناس سند است نه مال: پیشرفت تمدن بشری به سمت پول‌های دیجیتالی است. در این پول‌ها چیزی در خارج وجود ندارد که موضوع برای مالیت باشد**

اما دلیل قول مخالف:

این‌ها اولش که می‌‌گفتند که اسکناس اختراع شد به عنوان سند. راست هم می‌‌گویند. منتها این‌ها دل‌شان را خوش کردند به تاریخ گذشته. مثل آن پیرمردی که پشه را از صورت خودش نمی‌تواند دور کند، می‌‌گوید کجایی جوانی یادت بخیر. حالا اسکناسی که الان دیگه هیچ سندیت ندارد، مدام بگوییم کجایی اسکناس در آن زمانی که سند بودی برای ذخیره طلا و نقره در بانک مرکزی. دیگه گذشت آن زمان. آن دیگه به تاریخ پیوست. اما یک شاهدی الان ممکن است مطرح کنند. و آن شاهد بدی نیست، باید رویش فکر کرد. و آن این است که عملا آرام آرام تمدن بشریت دارد می‌‌رود به سمت پول‌های الکترونیکی و یا دیجیتالی. برخی از کشورها می‌‌گویند تا چند سال دیگه اصلا پول نیست در بین مردم. مردم فرهنگ‌شان شده یک کارتی می‌‌گیرند، دولت هم دیگه اسکناس چاپ نمی‌کند. اعتبار در حساب این‌ها هست که شما فلان مبلغ، ده هزار دلار، در حساب‌تان هست. در همه جا ضبط است، ‌در هر کامپیوتری بزنند، به اینترنت وصل باشد می‌آید که در حسابش هست. بعد می‌‌رود خرید می‌‌کند، ‌هر کاری می‌‌کند. اصلا اسکناسی دیگه ممکن است چاپ نشود. آن وقت شما چی می‌‌گویید؟ در آن شرائط می‌‌گویید من مالک چه چیزی هستم؟ اسکناسی وجود ندارد. یا همین الان این پول‌های دیجیتالی که اختراع شده (بیت‌کوین) اصلا در خارج نیست. این‌ها اختراع کردند، دولت هم نیست، ‌افرادی هستند اختراع کردند محدود، ‌قیمتش از یک دلار و دو دلار شروع شده، ‌الان رسیده حدودا شانزده‌ هزار دلار. حالا گاهی دچار کاهش می‌‌شود، ‌گاهی دچار ارتفاع می‌‌شود. و اصلا در بعضی از فروشگاه‌ها می‌‌توانند با همین اعتبار خرید کنند. اصلا پولی نیست در خارج.

گفته می‌‌شود که این دیگه فکر فقهاء را باید عوض کند. آن وقت دیگه آقای سیستانی می‌آید بگوید اصلا هیچ وقت دیگه قبضی رخ نمی‌دهد؟ پولی دست افراد نیست. این‌که ما به فقیر بگوییم که آقا! من این سهم سادات را ریختم به حسابت، ولی تا شما نروی از عابربانک کارت بکشی و این پول را دریافت کنی من هنوز سهم سادات به گردنم هست. این‌ها دیگه بر می‌‌افتد، ‌برای این‌که فقیر می‌‌گوید کدام پول، ‌پولی در کار نیست، ‌دولت دیگه پول چاپ نمی‌کند. من هم می‌‌روم از این حساب خرید می‌‌کنم. و هکذا. اینجا چی می‌‌گویید شما؟ غیر از این‌که ذهن‌تان باز می‌‌شود که پول سند است، این اسکناس‌ها سند یک ارزش اعتباری است. یک وجود اعتباری دارد پول که این اسکناس سند آن وجود اعتباری است.

[سؤال: ... جواب:] چیزی که وجود ندارد، مالک معدوم می‌‌خواهید بکنید مردم را؟ ... منفعت، موجود است به وجود عین. منفعت یعنی قابلیت انتفاع. به قول محقق اصفهانی موجود است به وجود عین. چه ربطی دارد به اینجا؟

[سؤال: ... جواب:] این اسکناس می‌‌شود سند یک ارزش اعتباری. شما داری یک ارزش اعتباری هستید. مالک یک ارزش اعتباری هستید. مدعی این را می‌‌گوید و این پول سند آن است. چه جور شما در کوپن دارای یک قدرت خرید این مرغ بودید، ‌کیلویی مثلا فلان مبلغ، بعد می‌‌رفتید این کوپن را نشان می‌‌دادید، مرغ را می‌‌خریدید، کیلویی مثلا نصف قیمت بازار، ‌این سند بود برای آن توانایی شما نسبت به خرید این جنس به نصف قیمت. اینجا هم این اسکناس سند این است که شما دارای آن ارزش اعتباری هستید، واجد آن ارزش اعتباری هستید که از آن تعبیر می‌‌کنند به ده هزار تومان.

**پول و سهام در عصر حاضر مانند هم هستند که هیچ مابازاء خارجی ندارند و صرفا یک امر اعتباری هستند و این برگه‌ها فقط سند آن اعتبار می‌باشند**

یک مثالی برای‌تان بزنم. چون این مثال‌ها ذهن را باز می‌‌کند و برخی از اشتباهات هم روشن می‌‌شود:

الان بحث بیع و شراء سهام مطرح است. فقهاء ما می‌آیند می‌‌رسند به مسائل مستحدثه، بیع سهام. در ذهن‌شان چیست؟ آقای خوئی می‌‌گویند بیع سهام صحیح است، ‌مرحوم آقای تبریزی هم اول می‌‌فرمودند صحیح است، ‌آقای سیستانی می‌‌فرمایند صحیح است. در ذهن‌شان چیست؟ ‌در ذهن‌شان از سهام، بیع سهم مشاع است از اعیان. می‌‌گویند من مالک این کارخانه هستم. این کارخانه هم اعیان دارد دیگه. این را سهام‌بندی می‌‌کنند. هزار سهم، بعد در بازار می‌‌فروشند. در واقع خریدار سهام می‌‌شود شریک من به نحو مشاع در اعیان. بعد می‌‌گویند چه اشکالی دارد؟ آن وقت فقهی که بحث می‌‌شود اولش اشکال این می‌‌شود که این غرری است. اینجا نوشته که ده سهم از سهام این کارخانه، خب سهام کارخانه چقدر است؟ و این سهامش چیه؟ ارزشش چقدر است؟ هیچی نمی‌دانید. این چه بیعی است؟ این بیع غرری است. این اولین اشکال.

و مهم‌تر از این: اصلا سهام ارزش‌گذاریش بر اساس اعیان نیست. خود آن مجوز شرکت، چه بسا ارزشش ده‌ها برابر ارزش آن اعیان باشد. حالا به تعبیر آقا آن برندش. نقل کردند که دو برادر بودند، ‌شریک بودند، به ارث رسید به آن‌ها یک شرکتی از همین لبنیات‌ها. یک برادر گفت هر چه که هست مال خودت، فقط این برند را من بر می‌‌دارم می‌‌روم کنار. آن برادر هم ساده بود، گفت باشه، ‌حالا یک اسم جدیدی می‌‌گذاریم رویش. ولی دیگه این زمین و این کارخانه و این ماشین‌‌آلات‌ها همه‌اش مال من است. اصلش هم این است دیگه. آن آقا برند را برد با یک شرکت دیگه‌ای که گمنام بود، ‌گفت من برند معروف هستم، بیا با تو شریک می‌‌شوم برند من را بزن روی آن محصول خودت. با این برند معروف محصولات آن شرکت گمنام رواج پیدا کرد. چون همه می‌‌روند فروشگاه، آن برند را می‌‌بینند. مشتری می‌‌رود از او خرید می‌‌کند. اصلا آن برادر دیگر که فریب خورده بود، عملا ورشکست شد. فقط ماند روی دستش یک مقدار زمین و یک آهن‌پاره.

سهام فقط آن زمین و آن آهن‌آلات نیست. بنده نمی‌خواهم بحث فقهی بکنم که بیع سهام صحیح است یا صحیح نیست. مرحوم آقای تبریزی وقتی ملتفت شدند که سهام قضیه‌اش فرق می‌‌کند با بیع سهم مشاع از اعیان، اشکال کردند در خرید و فروش سهام. بحث جدید باید باز بشود. و لذا اصلا سهام یک امر اعتباری است. اعتبار می‌‌کنند کل توانایی این شرکت، امتیازات این شرکت، این‌ها را در نظر می‌‌گیرند، یک سهام‌بندی می‌‌کنند‌، ثبت می‌‌کنند، ‌پذیره‌نویسی می‌‌کنند، ‌سهامش را عرضه می‌‌کنند به عموم برای خرید و فروش. این اصلا یک چیز جدیدی است. وجود اعتباری است سهام نه وجود عینی برای آن شرکت، ‌زمین‌های آن، کارخانه آن. اصلا خودش یک بحث جدیدی می‌‌شود.

یک آقایی رفته یک برندی را تهیه کره، قبل از این‌که افراد پول‌دار بیایند مجوز نمایندگی یک شرکتی را بگیرند به یک نام، بعد مجبور شدند کلی به این پول بدهند تا از او اجازه بدهند که این امتیاز را راضی باش از او استفاده کنیم، میلیاردها تومان پول می‌‌گیرد بخاطر این‌که ثبت کرده شرکت با این نام را، ‌با این‌که یک ریال پول هم در جیبش نیست. رفته حالا آشنا بوده، ‌وارد بوده، ‌کار حقوقی کرده بوده، ‌رفته ثبت کرده در اداره بازرگانی. آن‌هایی که سرمایه‌دار بودند، ‌از این نام می‌‌خواستند استفاده کنند دیدند ثبت شده به نام کس دیگر، ‌کلی باید التماس کنند پول به او بدهند تا بتوانند از امتیاز او استفاده کنند. یک چیز جدیدی است. به این می‌‌گویند وجود اعتباری. حالا حکم شرعیش چیه بماند. من عرضم این است که ادعایی که هست این است که ارزش اعتباری دارد پول و این اسکناس سند آن ارزش اعتباری است. و لذا روزی این اسکناس‌ها از بین می‌‌رود، ‌همه‌اش می‌‌شود کارت‌به‌کارت کردن. دیگه او که عین نیست که بگویید من مالک هستم، مالک چه چیزی هستید؟ مالک این کامپیوتر هستی که دور بیندازی معلوم نیست کسی بدارد؟ مالک چه چیزی هستید؟ یک امر اعتباری است. این را تامل بفرمایید.

ان‌شاءالله بعد از تعطیلات ما هفتم فروردین بحث فقه داریم اما چون دو جلسه در آن هفته بیشتر نیست، ‌در هفته بعد هم سه [دو] جلسه است، کلش را فقه صلات می‌‌گوییم، ‌دیگه بحث پول بماند برای بعد از تعطیلات فروردین. ببینیم نتیجه این بحث پول دنیا است یا آخرت، ان‌شاءالله آن موقع بیان کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.